

## پیشینه تاریخی خلیج فارس و کیش

# عنوان جزیره‌ای فعال در بازرگانی بین‌المللی در سده هفتم هجری و بازتاب آن در آثار سعدی شیرازی

دکتر نظام‌الدین فقیه استاد دانشگاه شیراز  
و نایب‌سرفراز از دانشگاه شیراز

## چکیده

اهمیت خلیج فارس بعنوان یکی از نقاط استثنایی کره زمین، از ابعاد گوناگون، بر کسی پوشیده نیست. چنان‌که در این مقاله خواهد آمد، بسیار جالب توجه است که ایرانیان از دوران باستان به اهمیت خلیج فارس و جزایر آن آگاه بوده‌اند و حتی از زمانهای بسیار قدیم می‌دانسته‌اند که دریای پارس يك خلیج است؛ و کتزیاس مورخ مشهور یونانی که در دوران هخامنشیان در ایران می‌زیسته، از آن دریا بعنوان خلیج یاد کرده و نوشته است که «کوروش کشتی‌های جنگی ساخت و در خلیج فارس متمرکز کرد.»

این مقاله بطور اخص، اوضاع و شرایط سده هفتم هجری (سیزدهم میلادی) را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. نخست ارتباطات دریایی خلیج فارس در سده هفتم هجری از نظر می‌گذرد، سپس با شرح داستان سفر شیخ اجل سعدی شیرازی و حضور او در درالتجاره و سرای نجم‌الدین شیرازی در جزیره کیش، روایت استاد سخن پارسی و اختر تابناک کهکشان ادب جهان، از کتاب گلستان نقل خواهد شد. به این ترتیب، پیشینه جزیره کیش بعنوان يك مرکز بازرگانی بین‌المللی در سده هفتم هجری، به استناد حدیثی از چهره نامدار تاریخ ادبیات جهان برگرفته و بازگفته می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

سرنگون کرد. ۲۰۱

## درآمد

در همین دوران بود که شیخ اجل سعدی شیرازی برای خطه فارس دعا می‌کرد که «یارب زیاد فتنه نگهدار خاک پارس»<sup>۱</sup>؛ خطه‌ای که آرامش با شکوه آن، امتداد خاک پارس را در امواج نیلگون خلیج فارس نیز فرامی‌گرفت.

حتی پیش از تهاجم وحشیانه مغول، بسیاری از ایرانیان، جزایر خلیج فارس را بعنوان پناهگاه و جایگاه آرامش خویش برمی‌گزیدند؛ و در این میان، برخی دانشمندان نیز چنین می‌کردند؛ برای نمونه، شیخ میثم بن علی بن میثم بحرانی که در محضر خواجه ابوالسعادت اصفهانی در شهر

سده هفتم هجری (سیزدهم میلادی)، اندکی پس از جنگهای صلیبی در اروپا و آسیا و پیروزی صلاح‌الدین ایوبی (۱۱۸۷ میلادی)، دورانی را در بر می‌گرفت که شاهد رویدادهایی تازه در خاور و باختر آسیا بود. مغولها در آن سوی شرق به ژاپن حمله‌ور شدند و در این سوی با کشتار و غارت ایرانیان جای پای استوار یافتند، تا آنجا که چند سال پس از حمله خانمان سوز مغول، هلاکو، در يك یورش تازه (به سال ۶۵۶ هجری یا ۱۲۵۸ میلادی)، با بهره‌گیری از درایت خواجه نصیرالدین طوسی، خلافت بغداد را

سر نشینانش به آتش کشیدند.

بر سر هم، در سده هفتم هجری، مسافرت با کشتی از کرانه عربستان در دریای سرخ که نزدیک مکه است، تا خلیج فارس، سفری کمابیش عادی و بی مخاطره بود و گرچه گذشتن از کرانه‌های عربستان به علت وزیدن بادهای اقیانوس هند خطر ناک بود، اما همین که کشتی از ضلع جنوب شرقی شبه جزیره عربستان به بالا می‌پیچید و راه غرب یعنی دریای عمان را در پیش می‌گرفت، از مسیر آن بادهای منحرّف و مصون می‌شد و پس از چند بار لنگر انداختن در کرانه‌های جنوبی و شمالی دریای عمان از تنگه هرمز می‌گذشت.<sup>۴</sup>

نباید ناگفته ماند که در سواحل نیز وضع مطلوبی حکمفرما بوده است؛ این را می‌توان از سروده‌های سعدی شیرازی دریاب اول بوستان نیوشید:

ز دریای عمان بر آمد کسی

سفر کرده دریا و هامون بسی

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم

زهر جنس در نفس پاکش علوم

جهان گشته و دانش اندوخته

سفر کرده و صحبت آموخته

به هیکل قوی چون تناور درخت

ولیکن فروماند بی برگ سخت

دو صدر قعه بالای هم دوخته

ز حراق<sup>۵</sup> او در میان سوخته

به شهری در آمدن دریا کنار

بزرگی در آن ناحیت شهریار

که طبعی نکو، نامی اندیش داشت

سر عجز دریای درویش داشت

بشستند خدمت گزاران شاه

سرو تن به حمامش از گر دراه

چو بر آستان ملک سر نهاد

نیایش کنان دست بر سر نهاد

در آمد به ایوان شاهنشاهی

که بخت جوان باد و دولت‌رهی

شهنشاه گفت از کجا آمدی؟

چه بودش که نزدیک ما آمدی؟

چلیدی در این کشور از خوب‌وزشت

بگو ای نکو نام نیکو سرشت

بگفت ای خداوند روی زمین

خدایت معین باد و دولت قرین

قم با خواجه نصیرالدین طوسی همدرس بوده است، پس از به پایان رساندن درس خود که هنوز هم از حمله مغول خبری نبوده، در پی آرامش، رهسپار جزایر خلیج فارس می‌شود و در آنجا سکونت می‌گزیند.<sup>۶</sup>

همچنین، در آن روزگار، جزایر خلیج فارس و بویژه جزیره کیش، مرکز بازرگانی خارجی ایرانیان بوده و بازرگانان بزرگ پارس همچون خواجه نجم‌الدین شیرازی، در آن دارالتجاره و بارگاه بازرگانی بین‌الملل آن روزگاران را داشتند.<sup>۷</sup> این موضوع، مایه داستانی است که سعدی شیرازی دریاب سوم گلستان زیر عنوان «در فضیلت قناعت» آورده است که در این مقاله بازگفته خواهد شد. ولی، نخست شمه‌ای از وضع ارتباطات دریایی آن دوران و داستان نخستین سفر حج سعدی شیرازی به اشارت خواهد آمد، تا آنگاه بتوان حضور سعدی را در جزیره کیش باز یافت.

## ارتباطات دریایی خلیج فارس

### در سده هفتم هجری

در سده هفتم هجری، مانند امروز، خلیج فارس و دریای عمان گذرگاه ناوگانهای بازرگانی و مسافری بود و بویژه به هنگام مراسم حج، کشتی‌های بادبانی و پارویی و کشتی‌هایی که هم از بادبان و هم از پارو استفاده می‌کردند، در این مسیر رفت‌وآمد داشتند و کالاهای تجاری زائران و بازرگانان را به عربستان می‌بردند و بازمی‌گرداندند.

دین اسلام و مراسم حج در گسترش و افزایش سفرهای دریایی اثر بخشید و کشتیرانی از نقاط دور به عربستان عادی شد. کشتی‌هایی نیز بودند که از سواحل چین لنگر برمی‌گرفتند و خود را به کرانه عربستان در دریای سرخ می‌رساندند و مسافران و کالاهایشان را بر ساحل می‌گذاشتند و در بازگشت، همان مسافران را به خاور دور می‌رساندند. رواج دریانوردی و ارتباطات دریایی در آن روزگاران تا به آن اندازه بود که در سده پانزدهم میلادی، پرتغالیها در صدد گستراندن سلطه دریایی خویش در اقیانوس هند برآمدند و برای ترساندن مسافران و بازرگانان شرق و گرفتن باج و خراج توسط ناوگان پر تغالی، به جنایتی فجیع دست زدند: شماری از کشتی‌های حامل زوار عربستان را که از خاور دور می‌آمدند، در اقیانوس هند تعقیب کردند، راه را بر آنها گرفتند و به دستور «واسکودو گاما»، یکی دو فروند از آن کشتی‌ها را با

نرفتم در این مملکت منزلی

کز آسیب آزرده دیدم دلی

ندیدم کسی سرگران از شراب

مگر هم خرابات دیدم خراب

ملك را همین ملك پیرایه بس

که راضی نگردد به آزار کس<sup>۸</sup>

به هر روی، کشتی پس از گذشتن از تنگه هرمز، در بندر موسوم به جرون توقف می کرد و سپس راه خود را به سوی انتهای غربی خلیج فارس ادامه می داد و آنقدر پیش می رفت تا به اروندرود وارد می شد و سرانجام به بندر تاریخی ابله می رسید. بندر ابله از بنادر دوران ساسانی بود و پس از اسلام به جای آن بندر که ویران شده بود، بندر بصره بنا شد. کشتی هایی که کوچک بودند، از بصره نیز به سوی شمال، راه خود را در دجله ادامه می دادند و پس از گذشتن از چند نقطه مانند «جرجریا» و «داین» به ساحل بغداد می رسیدند و در آنجا لنگر می انداختند. ولی کشتی های بزرگ در بصره می ماندند و مسافران آنها با کشتی های کوچکتر، به سفر ادامه می دادند.

در حوضه شمالی خلیج فارس، جزیره ایرانی و معروف کیش، در سده های اسلامی، از مراکز مهم بازرگانی دریایی و بازرگانی بین الملل به شمار می آمد. این جزیره بسیار آباد و پرجمعیت بود و شمار زیادی از بازرگانان ایرانی و عرب در آن می زیستند و برای خود سرای و دارالتجاره برپا کرده بودند. کالاهایی که از چین و هندوستان می آمد، چنانچه در بندر جرون تخلیه نمی شد، به کیش انتقال می یافت و در انبارهای آنجا به امانت سپرده می شد تا با کشتی های کوچکتر و زورق ها به دیگر کرانه های ایران حمل شود. همچنین، کالاهایی که از ممالک و مناطق پراکنده کشور برای ارسال به خارج می رسید در آن جزیره انباشته می شد تا بر کشتی های اقیانوس نورد بار شود و به مقاصد دور ارسال گردد.<sup>۹</sup>

باید افزود که ایرانیان از سده های پیش از آن دوران به اهمیت خلیج فارس و جزایر آن آگاه بوده اند؛ حتی از مننه قدیم می دانستند که آن دریا يك خلیج است و آنجا را خلیج فارس می خواندند. کتزیاس، مورخ مشهور یونانی که در دوران هخامنشیان در ایران می زیسته، آن دریا را «خلیج فارس» نوشته است، نه «دریای فارس»؛ و نوشته است که کورش کشتی های جنگی ساخت و آنها را در خلیج فارس متمرکز کرد.<sup>۱۰</sup>

در داستان سند باد (نیمه دوم سده پنجم هجری) نیز آمده

است که او با مهارت کشتی ها را از دهانه فرات گذراند و به خلیج فارس وارد کرد و سپس راه بصره را در پیش گرفت و در همین خلیج فارس بود که کشتی او گرفتار امواج شد.<sup>۱۱</sup>

## سعدی در دارالتجاره و سرای نجم الدین<sup>۱۲</sup>

### شیرازی در جزیره کیش

استاد سخن، سعدی شیرازی، از ۵۹۴ تا ۶۰۵ هجری در بغداد سرگرم فراگرفتن علوم و کسب فضایل بود و در سال ۶۰۵ هجری تصمیم گرفت به نخستین سفر حج خود برود. در بازگشت از عربستان، سعدی، به جای راه خشکی، راه دریا را برگزید و در مسیر خود، به جزیره کیش رسید. هنگامی که شیخ سعدی به جزیره کیش وارد شد، وقت غروب آفتاب بود و کوشید مکانی برای آرمیدن و خفتن بیابد؛ ولی کاروانسراها آکنده از جمعیت و مردمانی بود که در حجره ها اقامت کرده بودند؛ با فریاد و صدای بلند صحبت و مزاح می کردند؛ عده ای نیز دیگهای سیاه بزرگ روی اجاقهایی که در زیر آن هیزم می سوخت گذاشته بودند و غذای می پختند و بچه ها در میان جمعیت، این سو و آن سو می رفتند و زنان در حال گفتگو با یکدیگر بودند. بوی خوراکی های گوناگون با ادویه تند و سرگیجه آور در فضا آکنده بود. سعدی هر چه کوشید خود را راضی کند که دستکم شب را در تالار آن کاروانسرا به سر برد، نتوانست و آنجا را ترک کرد. در این هنگام، ناخدای کشتی که او را عبید می خواندند، از راه رسید و چون متوجه سرگردانی سعدی شد، به او پیشنهاد کرد که به حجره حاج نجم الدین تاجر شیرازی برود و شب را در سرای او سپری کند. ناخدا عبید افزود که این بازرگان از شیرازیان و مردی میهمان نواز و بخشنده است و بویژه همشهریان خود را بسیار گرمای می دارد. ناخدا به سعدی گفت که به بازار کیش برود و به حاج نجم الدین شیرازی بگوید که از مردمان شیراز و در حال بازگشت به بغداد و سپس شیراز است. سعدی گفت ممکن است از بغداد به شیراز باز نگردم. ناخدا عبید پاسخ داد که این بازرگان علاقمند است اهل شیراز او را مردی سخاوتمند، بخشنده و میهمان نواز ببیند و بویژه مقدم آنان را که به شیراز باز می گردند گرمای می دارد؛ گذشته از آن، جناب شیخ سعدی سرانجام به شیراز باز خواهد گشت. به هر روی، ناخدا عبید سعدی را قانع کرد و سعدی ناگزیر به بازار کیش رفت و به حجره حاج نجم الدین شیرازی سر زد.<sup>۱۲</sup>

آفاق خواهیم افکند؛ من تصور می‌کنم تو مردی خوشبخت و آسوده‌خاطر هستی، و روزگار را به خوشی می‌گذرانی. نجم‌الدین اظهار داشت، آری، من همواره، یکصد و پنجاه شتر بار دارم که در اقصی نقاط ایران، هند، ترکستان، روم، شام و مصر در حرکت هستند. علاوه بر آن، چهل بنده و خدمتکار دارم که سه تن از آنان، امشب در اینجا، از ما پذیرایی می‌کردند و سی و هفت تن آنها در حجره‌های من در نقاط مختلف عالم، به خدمت مشغول هستند.

نجم‌الدین با دستمالی که در دست داشت، عرق پیشانی‌اش را پاک کرد و افزود: ای مصلح‌الدین! اما تو فریب چهره خندان و گشاده‌مرا نخور و چنین میندار که من مردی خوشبخت هستم؛ زیرا پراکندگی ثروتم که در گوشه و کنار جهان انبار شده و نیز دلشوره آینده، سرگشته و بی‌تابم کرده است. سعدی گفت: آخر تو چه نگرانی و دلشوره‌ای داری؟ وقتی معاش انسان تأمین باشد و در آمدی تحصیل کند که بتواند چرخ زندگی خود را بگرداند، چه مایه نگرانی و دلشوره‌ای باقی می‌ماند؟ نجم‌الدین شیرازی پاسخ داد: ای خواجه مصلح‌الدین عبدا...! تو مردی قانع هستی و از زندگی توقع زیادی نداری؛ آنگونه که تعریف کردی، زندگی تو در تحصیل، تدریس، شعر سرودن، مشق، کتاب و مدرسه می‌گذرد. کسانی مانند تو بسیار هستند؛ لیکن به نظر من افرادی شبیه تو اشتباه می‌کنند؛ و درس، مشق، تحصیل، تدریس و دانش به هیچ درد نمی‌خورد؛ و جز سیه‌روزی و بدبختی افرادی که به دنبال آن می‌روند، فایده‌ای ندارد. بهر حال، ای مصلح‌الدین! من اینگونه زندگی را دوست نمی‌دارم و تعریف و تحسین مردم نیز برایم بی‌تفاوت است. دوست دارم آن‌گونه که دوست دارم زندگی کنم؛ گواراترین اغذیه را بخورم و همه لذایذ و مایه‌های خوشی را در اختیار داشته باشم؛ برای من چه اهمیتی دارد که حکماء چه می‌گویند و حق با این است یا آن؟! در عوض تا بخواهی نگران ثروت خود هستم و اگر این نگرانی نبود، خوشبخت‌تر از من کسی نبود. بگذار چند نمونه از این نگرانیها را برایت باز گویم: سال پیش در شهر چاچ، از بلاد ترکستان، انباری خریدم که در آنجا پیوسته مقداری گندم را نگاهداری می‌کنم و در فصل زمستان که زاهها مسدود می‌شود، آن را به چند برابر قیمت می‌فروشم؛ کافی است حکمران چاچ در صد کنجکاوی برآید تا نمایان سخن بگویند و انبار من ضبط شود. در گجرات هند، دارالتجاره‌ای دارم و فلفل می‌خرم و به ایران

چنان که در داستان این دیدار آمده است: «نجم‌الدین شیرازی مردی بود فربه که شصت سال از سن او می‌گذشت و ریش خاکستری خود را با حنارنگ آمیزی کرده بود. وقتی می‌خندید، دهانش تا بناگوش باز می‌شد و سه خدمتکار، در حجره او خدمت می‌گزاردند. نجم‌الدین، قبای ترمه دربر، دستاری از پارچه ابریشم بر سر، گردنبنده و دستبند طلا بر گردن و دست، داشت؛ با شکمی برآمده در جایگاه خود در حجره نشسته و از وضعیت تجاری بسیار مرتب و مجللی برخوردار بود. او از سعدی با گرمی و مهربانی استقبال کرد و با پرسش از سعدی و شناختن خانواده‌ی، آغوش گشود و سعدی را در برگرفت و بوسه بر گونه‌هایش زد و گفت: من پدر شما مرحوم خواجه مشرف‌الدین عبدا... را که هم ملّرس و هم تاجر بود، می‌شناختم و حتی در شیراز، در خانه شما، ناهار و شام هم صرف کرده‌ام. اینجا نزد من بفرما و یک پیاله فالوده میل کن تا ساعتی بعد به خانه رویم و امشب را در سرای من، که مجلل‌ترین و بزرگترین خانه کیش است، استراحت کنی. ساعتی بعد که هوا کاملاً تاریک شد، نجم‌الدین شیرازی از جابر خاست؛ شاگردان حجره در حجره را بستند و او به اتفاق میهمانش عازم سرای خود شد. خانه نجم‌الدین شیرازی در شمال جزیره قرار داشت و سرای بزرگ بود، پر از درختان نخل و گنار. به دستور نجم‌الدین، در باغچه خانه فرشی گسترده، او و میهمانش بر آن فرش نشستند و پس از ساعتی، خدمتکاران خانه، سفره پهن کردند؛ یک قندق شربت، یک مجمعه چلو و پیاله‌های خورش، یک مجمعه پلو و قندقی دیگر افشرده آوردند. سعدی به دعوت میزبان خود، به سفره نزدیک شد، بسم... گفت و دست در مجمعه چلو فرو برد. میزبان که به دقت مواظب میهمان بود، با یک قاشق ته گود خورش خوری، مقداری خورش روی چلو ریخت و او نیز بسم... گفت و دست در مجمعه کرد.

هنگامی که صرف شام پایان پذیرفت، خدمتکاران سفره را برچیدند و یک قهوه جوش پر از قهوه و دو پیاله چینی آوردند؛ نیز یک سینی پر از سیب، زردآلو، گیلان، هندوانه و طالبی در کنار آن گذارند. میهمان و میزبان به صحبت پرداختند و سعدی گفت: ای خواجه نجم‌الدین شنیده‌ام که تو مردی توانگری و دوست می‌داری به غریبان و مسافران و میهمانان مساعدت کنی. من امشب از پذیرایی تو برخوردار شدم و چون به شیراز بازگردم، وصف میهمان‌نوازی تو را در

عربستان می فرستم؛ کافی است پیشکارم در آن شهر طمع در اموال کند و مرا به روز سیاه بنشاند. در شیراز زمینی دارم که در نزدیکی شهر قرار دارد و اتابک می خواهد آن را ضبط کند و در آنجا مدرسه‌ای بسازد؛ ولی قیمت آن زمین بسیار افزایش یافته است و چنانچه اتابک آن را بگیرد، ضرر فاحشی به من خواهد رسید. در اسکندریه باغ کوچکی دارم که تاکنون جز یکبار فرصت نکرده‌ام در باغ خود به سر برم. مایل هستم به آندلس سفر کنم و مقداری پارچه‌های آندلسی که بسیار ریزباقت و خوش نقش است، خریداری کنم و به اینجا بیاورم؛ اما از سفر دریایی در دریای مغرب می ترسم و مخصوصاً از راهزنان بندر قادیس در آندلس که عادت دارند شکم مسافری را پاره کنند، بیم دارم.

ای سعدی! قصد دارم سفر دیگری کنم و پس از آن بقیه عمر خویش را به گوشه‌ای بنشینم و به خوشی روزگار بگذرانم. سعدی پرسید: آن سفر کدام سفر است و چه مدت زمان طول خواهد کشید؟ نجم‌الدین گفت: شنیده‌ام گوگردپاری در چین قیمت خوبی دارد. قصد دارم سی خروار گوگرد پاری به چین ببرم و در مراجعت کاسه چینی بیاورم و آن را به روم صادر کنم. پس از آن مقادیری قابل توجه دیبای رومی، از قسطنطنیه بخرم و آن را به هند بفرستم و از هند فولاد هندی که مصرف خوبی در ساختن شمشیر دارد به حلب صادر کنم؛ آینه‌های حلب در مرغوبیت و نفاست شهرت دارد و اگر هزار قاب آینه ساخت حلب به یمن بفرستم، سود قابل ملاحظه‌ای به دست خواهم آورد؛ زیرا در یمن آینه ساخته نمی شود و مردم یمن علاقه زیادی به آینه دارند. یمن به بافتن بُرد شهرت دارد و در پارس مردم علاقه به خریدن آن نشان می دهند. وقتی بُردیمن را به فارس فرستادم، تقریباً سود کافی از سفرهای خود کسب کرده‌ام و می توانم در اینجا یا در شیراز بقیه زندگی خود را به خوبی و خوشی بگذرانم! سعدی از شنیدن گفته‌های آن بازرگان متحیر شده و با دهان باز او را می نگریست و وقتی بازرگان نظر سعدی را جویا شد، سعدی گفت: شنیده‌ام که وقتی صاحب کالایی در سرزمین غور از ستور افتاد و در حال مردن، این کلام را گفت که چشم تنگ دنیا دوست را، یا قناعت پر کند یا خاک گور! نجم‌الدین شیرازی گفت: ای خواجه تو به خانه من آمدی و بر سر سفره من نشستی و نان و نمک مرا خوردی، اما اکنون به من طعنه می زنی و مرا مسخره می کنی و دنیا دوست می نامی! سعدی گفت: منظور من تو نیستی و من

خواستم مثالی بیاورم. نجم‌الدین افزود: تو می توانی هر جور بخواهی فکر کنی؛ اما حقیقت این است که ما تاجران خوشبخت‌ترین مردمان جهان هستیم و هیچ کس در نیکبختی و لذت بردن از روزگار به پای ما نمی رسد. تو بارها دیده‌ای که سلطان یا امیری از تخت سلطنت یا امارت می افتد یا وزیری را به اتهام قدرت خواهی یا خیانت می گیرند و بر سر دار می کنند؛ اما ما تجار هرگز دچار اینگونه عاقبت‌ها و عقوبت‌ها نمی شویم و منتهای بدبختی ما اینست که راهزنان بخشی ناچیز از اموال ما را می ربایند و ما بلافاصله یا افزودن قیمت کالاهای دیگر، ضرر را جبران می کنیم؛ یا امیری زورگو خانه و اموال ما را مصادره می کند؛ اما چون ما هیچگاه همه مایملک خود را آشکار نمی کنیم، از این مصیبت نیز جان سالم به در می بریم و دیری نمی باید که ثروت خود را به دست می آوریم. ای سعدی! تو هرگز لذت ثروتمند شدن را نچشیده‌ای و نمی دانی وقتی انسان چند خمره بزرگ پر از سکه‌های زر و سیم و جواهر در اعماق زمین پنهان کرده است، یا صدوینجاه شتر دارایی‌های او را حمل می کنند و هر روز بر قیمت اموال او افزوده می شود و مردم ناچار هستند، کالای او را به هر قیمتی که بخواهد و تعیین کند، خریداری کنند، تا چه حد احساس غرور و رضایت می کند و چه خانواده‌هایی حاضرند دختران زیبا و پری بیکر خود را به زنی او بدهند و وقتی با کجاوه سفر می کند، چشم حسرت همه به او دوخته می شود و خانه و باغ و قصر او نمونه‌ای از بهشت موعود است. تو نمی دانی نشستن و دستور دادن به خدمتکاران متعدد و تماشای تعظیم‌های مکرر غلامان و کنیزان چه لذتی دارد و وقتی انسان آسوده خاطر است، چقدر خوشبخت است و اگر مرگ در راه نبود، واقعاً که ما توانگران چه قدر از زندگی تمتع برمی گرفتیم. من هرگز در جنگی شرکت نکرده‌ام و هرگز معنی شکست را نفهمیده‌ام و هر کس که فاتح شود، در برابر او آنقدر ابراز کوچکی و بندگی می کنم و به او هدیه و پیشکش می دهم که وی جز ابراز عنایت به من، چاره‌ای در پیش ندارد و به من احترام می گذارد و به سر خوان من حاضر می شود؛ زیرا ثروت احترام می آورد و چشم‌ها را خیره و قلب‌ها را مهربان می کند. بنابراین هر چه می خواهی به من طعنه بزن و دنیا دوستی مرا نکوهش کن و بدان که مرا از این گفته‌ها، خاری به دل و عاری بر وجود نمی نشیند و قدرتی که سکه‌های درخشان طلا نصیبم می کند، کمتر از قدرت سلطنت نیست».<sup>۱۳</sup>

به پارس وزان پس ترك تجارت كنم و به دگانی بنشینم.  
انصاف از این ماخولیا چندان فرو گرفت كه بیش طاقت  
گفتنش نماند؛ گفت ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها  
كه دیده و شنیده‌ای؛ گفتم:

آن شنیدستی كه در اقصای غور  
بارسالاری بیفتاد از ستور  
گفت چشم تنگ دنیا دوست را  
یا قناعت پر كند یا خاك گور<sup>۱۵</sup>

### منابع و یادداشتها

۱. اكادا، اميكو، «زمانه سعدی در ایران و ژاپن»، ۱۳۶۹، در: كمیسیون  
ملی یونسكو، ذكر جمیل سعدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت  
فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد اول، صص ۱۵۶-۱۴۷.
۲. بادكوبه‌ای هزاوه‌ای، مصطفی، ۱۳۶۹، خواجه نصیرالدین  
طوسی، شركت توسعه كتابخانه‌های ایران، صص ۲۴۴-۲۱۱.
۳. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۱۹، «دبیاچه گلستان»، در کلیات  
شیخ سعدی، نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، سازمان  
انتشارات جاویدان علمی، صص ۶۸۷۶.
۴. بادكوبه‌ای هزاوه‌ای، پیشین، صص ۹۸-۹۲.
۵. معتضد، خسرو، ۱۳۶۹، زندگی و رنجهای سعدی، شركت  
توسعه كتابخانه‌های ایران، صص ۱۷۵-۱۷۴.
۶. همان، صص ۱۷۲-۱۷۱.
۷. حراق نوعی كشتی جنگی كه در قدیم از آن آتش و مواد آتشزابه  
سوی دشمن می انداختند.
۸. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، «بوستان»، در کلیات شیخ سعدی،  
پیشین، صص ۲۳۳-۲۳۲.
۹. معتضد، پیشین، صص ۱۷۳-۱۷۲.
۱۰. توماس، ادوارد، ۱۳۶۹، غزالی در بغداد، اقتباس ذبیح‌ا...  
منصوری، انتشارات زرین، جلد دوم، صص ۷۳۶-۷۳۵.
۱۱. همان.
۱۲. معتضد، پیشین، صص ۱۷۵-۱۷۴.
۱۳. همان، صص ۱۸۱-۱۷۵.
۱۴. سعدی، «بوستان»، پیشین، صص ۲۲۲.
۱۵. سعدی، «گلستان»، پیشین، صص ۱۴۲-۱۴۱.

### جزیره کیش در حکایتی از گلستان سعدی

سعدی چون به شیراز باز آمد گفت:

در اقصای عالم بگشتم بسی  
بسریردم ایام باهر کسی  
تمتع به هر گوشه‌ای یافتم  
زهر خرمی خوشه‌ای یافتم  
چوپاكان شیراز خاکی نهاد  
ندیدم كه رحمت برین خاك باد  
تولای—مردان این پاك بوم  
بر انگبختم خاطر از شام و روم  
دریغ آمدم زان همه بوستان  
تهی دست رفتن سوی دوستان  
به دل گفتم از مصر قند آورم  
بر دوستان ار مغفانی برم  
مرا گر تهی بود از آن قند دست  
سخن‌های شیرین تراز قندهست  
نه قندی كه در دم به صورت خورند

كه ار باب معنی به كاغذ بر ند<sup>۱۴</sup>

و در باب سوم گلستان (در فضیلت قناعت)، حکایت  
خواجه نجم‌الدین شیرازی را چنین باز گفت: «بازرگانی را  
دیدم كه صدو پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتكار،  
شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش در آورد. همه شب  
نیارمید از سخنهای پریشان گفتن كه فلان انبازم (انباز به معنی  
شريك است و در بعضی نسخه‌ها انباز آورده‌اند) به تركستان  
است و فلان بضاعت به هندوستان و این قبالة فلان زمین است  
و فلان چیز را فلان زمین. گاه گفتمی خاطر اسکندر چه دارم كه  
هوایی خوشست؛ باز گفتمی نه كه دریای مغرب مشوشست؛  
سعدیا سفری دیگرم در پیش است؛ اگر آن كرده شود، بقیت  
عمر خویش به گوشه‌ای بنشینم. گفتم آن كدام سفر است؟  
گفت گوگردپارسی خواهم بردن به چین كه شنیدم قیمتی  
عظیم دارد و از آنجا كاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به  
هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بر دیمانی